



سخرنانی عیدی ۹۲
حاج حسین خوش لجه

عیدی ۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

... خلاصه رفقا، ما خیلی اگر بگویم نادانید به شما برمی خورد. ما با شما می سازیم. شما حسابش را کن یک مؤمن که با اینها هست چقدر ارزش دارد. خیلی من ناراحتم، من به قدر موهای سرم ناراحتم، از دست نادانی خوبها، اینها که می گویند ما خوبیم، نه از دست بدها! حالا ببین من الان چه می خواهم به شما بگویم؟ ببین یک مؤمن چقدر ارزش دارد، [که خدا می گوید:] پیغمبر بلند شو، علی بلند شو، جبرئیل بلند شو، تو را

ارادة الله کردم، برو این مؤمن را [یعنی سلمان]، این دوست علی را نجات بده. کجا دنبال مردم می‌روی؟ چه خبر است دنیا؟ جبرئیلش را ارادة الله کرده. ای محمد (صلوات) بلند شو، علی بلند شو، برو این را بخر بیاور، بخرش. چرا خودتان را می‌فروشید؟ خدا فهم به ما بدهد. حالا [اربابش] می‌گوید او را نمی‌فروشم. حالا سلمان چه جور است؟ خانمش گفته مبادا از میوه‌ها بچینی! تو هر چه هست حلال می‌کنی، می‌خوری! بدو در جماعت و بدو نمی‌دانم کجا و بدو برو مکه و بدو برو عمره! مدام نمره به خودتان می‌دهید. حالا جبرئیل آمده و پیغمبر. سلمان دید اینها غیر از مردم عادی هستند. گفت: من بروم به خانمم بگویم، چند تا چیز از درخت

بچینم به شما بدهم. رفت گفت: خانم، دو سه تا مهمان آمده برای من، اینها خیلی محترمند، شما اجازه بده من از این درخت یک چیزی بچینم. از این درخت نمی خورد! چقدر مواظب است. امر آن کسی که اربابش است، اطاعت می کند. چرا امر امام زمانمان را اطاعت نمی کنیم، هر چه هست می خوریم؟ خب حالا [گفتند:] برو به خانمت بگو بیاید، آمد. گفت: خانم ما آمده ایم این را از تو بخریم. گفت: نمی فروشم. گفت: گران بگو. گفت نمی دانم چقدر درخت خرماي رشمی، چقدر درخت خرماي رطب. جبرئیل اراده کرد، یا علی گفت و اراده کرد، درخت ها سبز شدند و پراز خرما. این برای من. گفت: اینها هم می خواهم رشمی شوند. آنها هم

رشمی شدند. چه خبر است؟ ناراحتی من این است که چرا خودتان را می فروشید؟ چرا خودتان را فروختید، حالی تان هم نیست؟ به حضرت عباس اگر بفهمید، خنده به لب تان نمی آید. چقدر ما نادانیم؟ حالا خریده و آورده او را. مگر حالا خریده او را [از اطاعت امر دست برمی دارد؟]، حالا پایش را می گذارد جای پای امیرالمؤمنین. تمام بدبختی ما این است که پشت به ولایت کردیم. خب حالا چه کار می کند؟ حالا پایش را هم جای پای علی می گذارد. حالا می شود «سلمان منا اهل البیت».

حرف من امروز سر این است. توجه کردید من چه می گویم؟ یک کسی که شیعه است، چقدر ارزش دارد.

چرا خودتان را می فروشید؟ چرا خودتان را فروختید؟ آره قربانت بروم، چه خبر است؟ به تمام آیات قرآن اگر با امام زمان باشی، می آید از ناراحتی تو را در می آورد. من نمی خواهم حرف خودم را بزنم. مگر می گذارد تو ناراحت باشی؟ عزیز من، چرا ناراحتی؟ آن جلوه ولایت وقتی می شود، تمام قلب آدم شاد می شود. اما تو نباید جلوه ویدئو و تلویزیون داشته باشی، ماهواره و تلویزیون داشته باشی بدبخت بیچاره! به تمام آیات قرآن نفهمی مان را نمی فهمیم مگر بمیریم. امام صادق فرمود: نمی فهمیم، مگر جان بیاید اینجایت [گلویت].
چه خبر است؟

عزیز من، قربانت بروم، خودت را نفروش پسر جان، عزیز

من. من که هر چه نگاه می‌کنم، می‌بینم، ببخشید کسی نیست که خودش را نفروخته باشد. این دو دنگش را فروخته، آن سه دنگش را فروخته، یک دنگش را فروخته. من که کسی را نمی‌بینم که نفروخته باشد. البته ببخشید، چشم من هم لنز تویش است! یک وقت هم می‌بینی تقصیر خودم است! واللّٰه به خدا! چه کنم؟! خب حالا نگاه کن، امروز عید است، برو فکر کن ببین من درست می‌گویم یا نمی‌گویم؟ فقط کسی که خودش را نفروخته، متقی است. آن هم خدا معلومش کرده. ای مردم دنیا، من اعمال متقی را قبول می‌کنم. مگر [دنیا] می‌گذارد، از این خانه ما که رفتید بیرون، گرفتار می‌شوید. مگر دنیا می‌گذارد قربانت بروم؟ (صلوات)

سم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرحيم

العبد المؤيد الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم و
رحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و على بن
الحسين و اولاد الحسين و رحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، فدایتان شوم بیايید گفتم که الان چند وقت است من دارم صحبت می کنم که شما باید فکر داشته باشید. یکی فکر داشته باشید، یکی تفکر. من هر موقع یک چیزی را آنها به وجود می آورند، من می گویم. من که نمی توانم چیزی را به وجود بیاورم. من یک آدمی

هستم، آدم به امر. آنجا به شما گفتم شما باید مستقل شوید. اگر مستقل شوید می آید در محدوده. چند وقت در این باره صحبت کردم، ان شاء الله امید خدا رفقای عزیز یک قدری توجه کردند. حالا می خواهم بگویم که شما باید کار را با فکر کنید. اگر با فکر کنید، شما گمراه نمی شوید. اما بخواهید از خدا. چون که خدا می گوید اگر بخواهی، من هدایتت می کنم. این کارها که من می گویم، باید بخواهی، چیز دیگر نخواهی. قربانت بروم، شما باید با فکر کار کنید. تمام بدبختی بشر بعد از رسول الله این شد که با فکر کار نکردند.

دومی اش چه بود؟ تفکر، فکر و تفکر. اگر شما فکر و تفکر داشته باشید، فکر که کردید، تفکر می آید. تفکر این

است که شما را بیدار می‌کند، هشدار به شما می‌دهد. شما الان حسابش را کن اگر آن پسر فکر داشت، یک دفعه نمی‌خواهم الان روز عید است بی‌حیایی کنم، عمل جنسی کرد، حالا ده سال در زندان افتاده، چه به سرش می‌آید؟ ده سال عمرش تمام شد. حالا می‌رود با چه کسی؟ من همه‌اش دارم می‌گویم خدایا آنها که از تو دورند، از من دور کن، اگر پسر من است. من هیچ کسی را زیر این آسمان نمی‌خواهم، مگر کسی که پیرو علی باشد، پیرو زهرا باشد. من جسم پرست نیستم، شخص پرست نیستم، امرپرستم. این را امروز بگویم به شما، حواستان جمع باشد. آقایان، قربانت بروم، فدایت شوم، [انسان] اگر فکر داشته باشد و تفکر، این کار را

نمی‌کند. جوان عزیز اگر فکر داشته باشد، هروئینی نمی‌شود. آخر، هروئینی که به درد نمی‌خورد. یا تریاکی نمی‌شود، یا پابند شخص نمی‌شود. باید تو پابند امر باشی. از صد تا، نود تای این مملکت، پابند آن واقعیت نیستند. گرداندم حرفم را! خدا می‌داند به دینم، گرداندم! چه کار کنم؟ من مثل شلنگی هستم که گرفته‌ام. شما رفقا بنایی کردید؟ یک شلنگ دارید گرفته، یک وقوقی می‌زند. الهی امام زمان بیاید این شلنگ را باز کند، یک فوت به این شلنگ کند باز شود، تا من مثل فواره، فواره بزنم. (صلوات) از دست چه کسی؟ از دست اینها که خودشان را شبیه اسلام کردند. شبیه هستند. آخر کسی که شبیه است، باید طرفدار ولایت باشد. کسی

که شبیه است باید طرفدار زهرا باشد. چه کسی طرفدار زهرا بود؟ هفتاد هزار نفر آن طرف رفتند. حالا آمدند دارند آنها را تجدید می کنند. حالا خدا وقتی به امیرالمؤمنین پشت کردند، می گوید مرتد و کافرند. به دینم ما هم به امام زمانمان پشت کردیم. اگر نکردیم پس چرا می گوید: بی دین از دنیا می رویم؟ پس پشت کردیم. مگر امام زمان نیست؟ به خود امام زمان، اگر شیعه یک ذره ناراحت باشد، شب می آید از ناراحتی در می آورد او را عزیز من. [می گوید:] چه شده؟ احوال پرسی با تو می کند. کدام ما اینجوری هستیم؟ بگویید ببینم! چرا اینجوری نیستیم؟ اینجوری نیستیم که، اینجوری باشیم [امام زمان بیاید از ناراحتی در بیاورد ما را]. چرا سلمان را

می آید می خرد؟

عزیزان من، قربانتان بروم، دلم می خواهد با فکر و تفکر باشید. این ابوموسی اشعری کیست که می گوید [علی را خلع کردم، خودم را نصب کردم]، تفکر ندارد. درد بی درمان مردم دنیا این است که اینها را خلق حساب می کنند. درد بی درمان من این است. این آخر چه خلقی است، که هر کس می میرد بالای سرش است؟ علی خلق است؟ چه داری می گویی باباجان من؟ آن زمان همین جور بوده، این زمان هم همین جور است. حالا امیرالمؤمنین مگر دست برداشت؟ حالا چه کار کند علی؟ مگر علی شناسی شوخی است؟ (صلوات) قربانتان بروم، مگر علی شناسی شوخی است؟ حالا مگر امیرالمؤمنین

دست برداشت؟ حالا حرف‌هایش را می‌رود در چاه می‌زند. ای چاه، حرف‌های من را امانت نگه‌دار، وقتی امام زمان بیاید جریان دارد. به دینم من آن چاه را دیدم، فقط می‌گوید علی و امر علی را می‌گوید. این مردم دنیا لیاقت ندارند. لیاقت دارند با مشابهش حرف بزنند. عمر و ابابکر را مشابه کردند. هفتاد هزار نفر رفتند، حالا مؤمن نباید بسوزد؟ پیغمبر فرمود: مؤمن در آخرالزمان مثل سنگ نمک دلش آب می‌شود. این سنگ نمک‌ها را من به شما بگویم، این نانوایان یک تگارهایی دارند به آن می‌زنند، این یواش یواش آب می‌شود. سنگ نمک آب می‌شود، می‌گوید: مؤمن در آخرالزمان اینجور می‌شود. تو غصه داری می‌روی تلویزیون می‌زنی؟ تو

غصه داری ویدئو می زنی؟ چشمت کور که می گوید:
بی دین می روی. (صلوات)

عزیز من، قربانت بروم، خدا تو را خلق کرده، فرمان
ببری. برای تو بهشت تهیه کرده، قربانت بروم. جنات
تهیه کرده. اصلاً سیر می دهد تو را. شما کجا را می بینید؟
قربانت بروم، آنها همه اش می خواهند بیعت به شما
بدهند. چرا سرپیچی می کنید؟ گفتم آنها پشت کردند.
الان امام زمان هم هست، مگر امام زمان نیست؟ چه
کسی می گوید: امام زمان نیست؟ امام زمان هست. تو
آشنا نیستی با امام زمان. قربانت بروم، تو آشنا نیستی. به
تمام آیات قرآن قسم، می گویند حالا ادعا می کند، اگر
بخواهی حرف بزنی می گویند ادعا می کند فلانی، نه که

خودش اهلش نیست. وگرنه حرف‌هایی هست که من بخواهم بزنم، می‌گوید ادعا می‌کنی! این حرف‌ها یعنی چه؟ چه داری می‌گویی قربانت بروم؟ تو آتشفشانی، نه آتش خاموش کن! آتشفشانی! کجا آتشفشانی؟ نگاه بد به بچه مردم می‌کنی، نگاه بد به دختر مردم می‌کنی، نگاه بد به امر می‌کنی. (صلوات) تو اگر امر را اطاعت کنی، خدا آتش را می‌گذارد در امرت. به سی جزء کلام الله، وقتی که من مردم، من را بردند آنجا. گفتند: باید بروی جهنم! گفتم: امر است بروم جهنم یا اعمالم است؟ اگر اعمالم است بروم، زهرای عزیز آنجاست. آنها مواظب شیعه‌هایشان هستند. اما شیعه باشد نه شیره! این شیره‌ها ببین چقدر مگس به آن می‌نشینند. دنیا به شما،

به مردم نشسته! گفتند: نه، امر است. به سی جزء کلام الله پریدم در جهنم، علی گفتم، همه جهنم خاموش شد. چه داری می گویی عزیز من؟ اما به تمام آیات قرآن، از اول عمرم آتش خاموش کردم. تمام هستی ام را دادم. هستی دادم، او هم چه چیز به من داد؟ او هم هستی اش را داد. هستی اش این است که می گذارد در اختیارت. چه می گذارد در اختیارت تو؟ تو چه چیز در اختیارت است؟

امروز حرف هایم را می زنم. خوب ها بد هستند، نه بدها بد باشند. تو چه خوبی هستی که هنوز دست از این لهو و لعب برنداشتی؟ مگر امام صادق نیست که شخصی آمد گفت: من شیعه تو هستم. راهش نداد، [گفت:]

دوستت هستم، [گفت:] وای بر تو، چه دوستی داری؟
پرده کشیده بودی، نماز زنها را درست می کردی، [زنی]
خوش صدا بود، گفתי مکرر کن. تو چه دوستی داری؟
پابند چه هستی؟ دیگر نگویم، خجالت می کشم. تو
پابند چه هستی؟ کجا امام زمان تو را قبول می کند؟
بیاید سر به تو بزند؟ بیاید از غصه تو را در بیاورد؟ ما هم
پابندیم قربانت بروم. مگر این نیست که یک زنی آمده
بود مسئله از پیغمبر بپرسد، پسر عباس نگاه کرد. ای
پسر عباس چرا نگاه کردی؟ فردای قیامت خدا چشمت
را پر از آتش می کند. اینجا یک وقتی به تو داده. مگر
خدا از این کارها منصرف می شود؟ چرا تو نگاه می کنی؟
چشم پاره! آن چشمی که نگاه می کنی به لهو و لعب و

آنجا که باید نکنی، (چشم تو باید فرمان ببرد) ، چشم بی فرمان است. کجا تو امام زمان را می خواهی ببینی؟ مدام به من تلفن می زنند، من می خواهم امام زمان را ببینم، یا زن یا مرد. من آخر به این چه بگویم؟ امام زمان دیدن، خلقت دیدن است. مگر امام زمان برای دنیاست؟ این دنیا که مثل استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است، امام زمان مال این نیست که، امام زمان خلقتی است. یک کسی که خلقت در اختیارش است، یک کسی که نور تمام خلقت است، [مال دنیا نیست که]. تو می خواهی چه کسی را ببینی؟ تو با چه کسی سرو کار داری؟ حالا ببین من الان دارم روایتش را به شما می گویم، یک نفر فضولی نکند. [اگر هم

می خواهد] کند، هم بکند. حالا یک شخصی بود می خواست بیاید خدمت امام صادق، به قول ما جنب بود. تا آمد در کلیاس، حضرت فرمود: مگر نمی دانی خدمت امام جنب نباید بیایی، برو غسلت را کن. برو غسلت را کن، کجا امام زمان به تو راه می دهد؟ اینها چیست که می خوری تو؟ گفت: برو غسلت را کن بیا. حالا چه جور است؟ حالا می گوید: «انتظار الفرج، افضل العبادة». از هر عبادتی بالاتر است. خب حالا تو چه انتظاری داری؟ امرش را باید اطاعت کنی. کجا ما امر امام زمان را اطاعت می کنیم، به من بگوئید؟ هر کجا شد می روی؟ هر کجا شد می خوابی، هر کجا شد، نگاه می کنی؟ هر چه شد می خری، هر چه شد می گویی. یک

دروغ بگویی، مشرک می شوی (حالا آن یکی اش را نمی گویم، شاید خانم ها بشنوند). مشرک می شوی. فردای قیامت به تو هم می گوید مشرک. من به او می گویم، می گوید مگر می شود دروغ نگفت؟! خب چه کار کنم این آقا را؟ می گوید مگر می شود دروغ نگفت؟ یا غش در معامله حرام است. یارو آمده سبب زمینی می زند به روغن خوب. خوشمزه است! دور آقای حائری هم هست، نماز جماعت هم می آید! اینها افتادند جلو. اینها باید عقب بیفتند، افتادند جلو. مردم هم دنبالشان می روند، هورا! مگر هفتاد هزار نفر رفتند دنبال عمر و ابابکر؟ تو دنبال چه کسی می روی عزیز من؟

این شاه عبدالعظیم حسنی آمد خدمت امام هادی، من

روایتش را بگویم، گفت: آقاجان من آدمم عقایدم را بگویم. من سیبی را از درخت بچینم، نصفش را بگویی حلال، [نصفش را بگویی حرام، نصف حرام] را دور می اندازم. [نصف حلال را می خورم] من زیر این آسمان فقط تو را حجت خدا می دانم. امر تو را اطاعت می کنم، نه امر خلق را. [امام فرمود:] عبدالعظیم، همین است، حالا رفت. [گفت:] بیا ببینم، به آخر برسان. این است که ما به آخر نمی رسانیم، امام صادق رئیس مذهب (یک وقت است آخرالزمان)، می گوید اگر یک کار را به آخر برسانید، من شفاعتتان می کنم. پس چرا می گوید: بی دین می روید؟ یک کار را تا آخر نمی رسانیم. همین شماها که می آید اینجا، معلوم نیست که تا آخر برسانید.

فردا می گوید: گوش به حرف این یارو می دهید که نمی دانم کافر است و مردم را دارد گمراه می کند! نمی دانم از این حرف ها! مگر بعضی از شما، باباهایتان نمی گویند؟ چه کسی می گوید؟ می ترسم بگویم، آنها که بناست مردم را هدایت کنند، آخرالزمان مردم را گمراه می کنند.

بیایید قربانتان بروم، (نمی توانم بگویم، نمی توانم بگویم، به دینم نمی توانم بگویم، به ایمانم نمی توانم بگویم) امروز واقعیت را گفتن جرم است. موسی گفت که، (من مطرب دیدم، یک دفعه رفتیم مشهد داشت قار و نی می زد و کمانچه می زد و اینها، من دیدم)، گفت: خدایا من می خواهم اعمال این [مطرب] را و آن عابد را

که در کوه دارد مناجات می کند ببینم، در صورتی که تو هم روزی ام را می دهی. گفت: موسی این مطرب جایش از این بهتر است. خدا عبادت نمی خواهد، اطاعت می خواهد. عبادت با اطاعت، عبادت با علی است. آن اطاعت است. رفت، گفت: به اینها بگو خدا می تواند این دنیا را از توی سوزن رد کند؟ [عابد] گفت: موسی این دروغ آسمانی است که خدا دنیا را از سوراخ سوزن رد کند. گفت: حالا به این مطرب بگو. من به قربان آن تاری که می زند، فدای آن تارش شوم که اینقدر این آدم انسان است. رفت به او گفت، گفت: خدایی که نتواند این کار را کند، خدا نیست. این چیزی نیست که تو می گویی موسی. خب بفرما! چه بگویم؟ تو پابند عبادتی، نه پابند

ولایت، نه پابند اطاعت. چندین سال رفتید و هنوز هم بعضی هایتان می‌روید. ای اعرابی، این ره که تو می‌روی به ترکستان است. کجا می‌روی؟ برگرد قربانت بروم، عزیز من.

خب حالا چطور شود که تو سنخه امام زمان شوی؟ امرش را اطاعت کن. به سی جزء کلام الله من الان هشتاد و خرده‌ای [سالم است]، بچه‌ها می‌گویند، من کار به سجدم هم ندارم، خب وقتی مردیم سجد را برمی‌دارند، می‌روند. من یک نگاه به زن کسی نکردم. همه جا بودم، چند سال تهران کارگری کردم، چقدر خدمت علما بودم، من نمی‌خواهم حالا بگویم، نگاه نمی‌کردم. تو چشم‌پاره چرا نگاه می‌کنی؟ یک دروغ

نگفتم. این بازاری ها، (خدا نکند گیر بازاری ها بیفتی)، اینها همه با هم هماهنگ شدند، می خواستند می دانی چرا [می خواستند این کار را کنند؟] بازاری ها آبروبده نیستند، آبروریزند! حالی ات است دارم می گویم چه؟ اینها همه با هم شدند، یک دروغ از من بینند، ندیدند. حالی ات است دارم می گویم چه؟ خدا نکند گیر بازاری ها بیفتید؟ (صلوات)

تو وقتی امر را اطاعت کردی، امر می آید قربانت بروم، بغلت می گیرد. امر می آید لایت می گیرد. تو لای چه کسی هستی؟ من نمی خواهم این حرفها را بزنم. اگر سلمان از آن درخت نچید، دو ماه آزرگار در باغ زنبیل آباد بودم، یک دانه میوه دهانم نگذاشتم. حالا خدا چه کارت

می‌کند؟ متوجه‌ای دارم می‌گویم چه؟ حالا روز عید است، می‌خواهم بخندانم شما را. شما شکر کنید پدرانتان یا کاسب است یا عالم است، مثل من نیست. من بابایم رعیت است. افتخار می‌کنم، چون زمان پهلوی آتش گرفته، تمام کاسب‌ها زنانشان را آوردند، به غیر از رعیت. جشن می‌گرفتند، ما دیدیم این چیزها را. می‌خواهم به شما این را بگویم، ما می‌رفتیم درو، این مادر ما بنده خدا از این خیارها و پنیر و اینها همه را می‌داد به مردم. وقتی کارخانه ریسباف بوق می‌زد، دروها همه تعطیل می‌شد. ما تعطیل شدیم. رفتیم آنجا، [بابایم] رفت بالای یک باغ است مال.... الان، یک لگد زد یا توت بود یا قیسی [اینها ریخت]. یک وقت گفتم:

چه کسی به تو گفت بروی بالای این؟ این دیوار دارد، این مال مردم است، این وقف است. یک دفعه آمد پایین، [گفت:] پدر سوخته، تو پسر حاج شیخ عبدالکریم شدی برای من؟ یک دانه از این مارونه‌ها برداشت، آمد رد ما، ما هم مارپیچ بهش می دادیم، چرا اینها را نمی آیی بخوری؟ من نخوردم. هیچ چیز، بالاخره ما رفتیم کنار، درو شد و آمدیم، یک دفعه دیدیم یک نفر از این طبق‌ها روی سرش است، آمد. گفت: پسر بیا اینجا ببینم، آمدیم. شاه کرمی، توت، هر چه میوه است در این هست، گفت: بخور. گفتم: من پول ندارم، گفت: بخور. یک دفعه دیدم این نیست. چه داری می گویی؟ کجا دارید می روید؟ دیگر هم به من کار نداشت. حالی ات

است دارم می‌گویم چه؟ تو اصلاً پی حرام داری می‌گرددی. اینها چیست که داری می‌خوری تو؟ اما می‌خواهم خوشحالتان کنم. من حالا نمی‌خواهم اینجوری بگویم، اینها را ما یک وقتی شک کردیم و بعضی چیزها را نمی‌خوردیم و مقدس‌گری کردیم. حالا می‌خواهیم آنها هم یک ذره دلشان چیز باشد، چه کنم آخر؟ اما این نیست. هیچ چیز، خلاصه یک شب خواب دیدم دوازده امام، چهارده معصوم هستند، امیرالمؤمنین در رأس اینها بود. آن آقا گفت، شرط کرد، شرطاً و شرطها و انا من شرطها، گفت: کسانی که پیرو این دوازده امام هستند، برای آنها حلال می‌کنم. به تمام آیات قرآن گفتم برای رفقایم هم می‌خواهم حلال باشد. گفت برای

رفقاییت هم حلال کردیم. فهمیدی دارم چه می گویم؟
اما نروی مال بدعت گذار را بخوری، آن حلال نیست. اگر
حلال شده، برای همین کاسبی هایتان [حلال شده].
نروید آن را بخورید. فهمیدی یا نه؟ همه چیز را خدا
حلال می کند، گوه سگ را حلال نمی کند! مال
بدعت گذار، گوه سگ است، برو بخور! می خواهی
بخوری یا نه؟! بیا! (صلوات)

خلاصه، قربانتان بروم، وقت شما را نگیرم، گفتم هر
کاری با فکر کنید. اگر با فکر نکردید، اول کار بالاخره یک
روشنایی دارد، روشنایی اش هم تاریکی است. کجا
ابوموسی اشعری اگر فکر داشت، می گفت: من علی ام؟
علی را خلع می کرد، خودش را نصب می کرد؟ اگر فکر

داشت، کجا می گفت من پیغمبرم، من علی هستم؟ حالا عمر و ابابکر مورد لعنت شده اند. ما یک وقت می بینی، هستیم دیگر، این را من بگویم، من به تمام آیات قرآن این حرف را که دارم می زنم، چیزهایی که شده را می گویم. من گویا از مکه آمده بودم، یک لوحی آنجا بود. بالایش نوشته بود یا امام زمان. آخر تو اینجا بی سوادی، آنجا با سوادی! آن سواد کمال است، این سواد گمراهی است. گفت: شما مکه صحبت کردی، ما سخنرانی شما را به این نوشتیم. گفته ای کسی که گناه کند، حال توبه نداشته باشد، مصر است، خدا او را نمی آمرزد. چون که مُصر نرفته در خانه خدا [بگوید] خدایا ما را بیامرزد. حالا این مردم، آن نیستند، می دانید

چیست؟ مُصرِ خفی است. شما الان نگاه کنید، بروید در فکرتان، خواهش می‌کنم، تو را به این امام زمان بروید ببینید ما مُصرِ خفی هستیم یا نه؟ چطور مُصرِ خفی هستی؟ من حالی تان می‌کنم. [شخصی به] امام صادق گفت: [یک] یهودی است، گفت ساز می‌زند [وقتی دستشویی می‌روم، می‌شنوم]، [امام گفت:] پنبه در گوشت بگذار، ادرارت را بکن، گوش نده به [ساز زدن] آن یهودی. این علما، فقها، عالم‌های ربانی را ما نوکرشان هستیم، پایشان را هم می‌بوسیم، آنها اینها را قدغن کرده بودند. حالا می‌گویند حلال است، تو هم می‌روی دنبالش. پس من مُصرِ خفی هستم.

قربانتان بروم، می‌گویند هر کسی خودش را هدایت کرد،

عالمی را هدایت کرده. بیا بید خودمان را هدایت کنیم. بنشین زمین با خودت فکر کن. چرا من به امام زمان گفتم: [دو خوشی هست در دنیا]، یکی خدمت شما باشیم، یکی بیتوته شب. بیتوته شب نه که تاریکی شب باشد، با خدا بیتوته کن، ببین آخرش کجا می خواهی بروی؟ چرا به شما می گوید که هفتاد عبادت را می دهم برای یک درهم، دو درهم مال مردم. تو می روی خانه مردم، زمین مردم را می گیری چه کار می کنی؟ به تمام آیات قرآن، زمینی که می گیری، روایت داریم، آیه قرآن است، فردای قیامت گردنت می اندازد. اینقدر گردن کلفت می شوی آنجا، که می اندازد گردنت، مرتب بکش! چرا پرهیز ندارید؟ هر چه شد، شد. باباجان

قربانت بروم، فدایت شوم الان هم مثل همان زمان است،

من جگرم برای مقدار می سوزد. دست از امیرالمؤمنین برنداشته است. چنان مسلمان‌ها، چنان متدین‌ها، چنان نمازخوان‌ها، چنان حج بروها، چنان عمره بروها این بنده خدا را گذاشتند کنار [که چرا] نمی‌آیی خلیفه وقت را قبول کنی؟ [چرا] می‌روی دنبال کسی که خلیفه وقت کنارش زده؟ حالا دو روز است چیزی [گیرش نیامده]، بچه‌هایش دارند جان می‌دهند. آخرالزمان می‌گوید متقی هم همین جور می‌شود. همین مردم هجوم می‌آورند به متقی، همین نمازخوان‌ها، همین روزه‌گیرها، همین حج بروها. این است که من اطمینان

به کسی ندارم. هر روز امتحان‌هایی پیش می‌آید برای شما. قربانتان بروم، هنوز از امتحان در نیامدید. شما بین یوسف با خدا بود. بگویم این را، خدا حفظش کرد. حالا انداختش در چاه، [خدا گفت:] جبرئیل، بگیر یوسف را. گفت: من در سدر المرسلین بودم، یوسف را گرفتم به ته چاه نخورد. خدا حافظ توست، قربانت بروم، فدایت شوم، عزیز من. حالا خدا چه کارش کرد؟ حالا می‌خواستند او را بکشند، این همه مصیبت پیش آوردند، فروختند، یکی دیگر خرید. مدام گذران است. گذران باشید با مشکلات دنیا. حالا آمده نبی شده است و روی تخت سلطنت حالا آمده قربانت بروم، عزیز من. خیلی خدا هوادار ماست، ما خدا را فراموش کردیم. ما امام

زمان را فراموش کردیم. [خدا گفت:] یا ایا جبرئیل، کجا صدمه خوردی؟ من امرت را اطاعت کردم، کجا ناراحت شدی؟ گفت: دو جا. گفت: کجا؟ گفت: یکی آنکه، زنی که در کشتی طوفان شد، رفت آنجا [بچه اش به دنیا آمد]، گفתי جان مادرش را بگیر. بچه افتاد در خاکها، اینطوری اینطوری می کرد. من ناراحت شدم، نفهمیدم چطور شد. یکی هم برای شداد. این بهشت را که ساخت من دلم می خواست یک نگاه به این بیندازد، گفתי جانش را بگیر. گفت: به عزت و جلالم این همان است. [آن بچه، همان شداد بود]. حالا با برادرهای یوسف چه کار کرد، قلدرها؟ حاج شیخ عباس می گفت: یکی شان یک نعره می زد، زنان کنعان سقط می کردند. اینقدر

قدرت داشتند. آخر تو وقتی قدرت داری، گناه می کنی. وقتی قدرت داری نافرمانی می کنی. خب حالا چه با او کرد؟ حالا گدای در خانه یوسفش کرد. جانم، خدا می گوید: من در کمین گاه ظالم هستم. ظالم بین نباش، حواست پیش آن کس که با ظالم اینجوری می کند باشد. می گوید به عزت و جلالم ظالم را چیز می کنم. تو نگاه نکن که دارند ظلم و جنایت می کنند، صبر داشته باش. صبر کن ای بانوی پهلوشکسته، آن طیب دردمندان خواهد آمد. همین آدم ها حالا هم هستند. شما خیال می کنید نیستند؟ (صلوات)

آره قربانتان بروم، بنا شد هر کاری می خواهید کنید از روی فکر و تفکر کنید. باقی نمی آورید. شما باید آخرین

باشید، نه اول بین. قربانتان بروم آنها [متنبه] نشدند و این کار را کردند و اینجوری شدند. آخر من امروز چه چیز بگویم؟ امروز چه بگویم؟ چه عیدی؟ چه بساطی؟ خب، البته به شما بگویم، این عید را امام صادق تبریک گفته، حاج شیخ عباس گفت. حالا جمشید یک کاری کرده، ما کار نداریم. یک وقت هم می بینی یکی هم یک کار خوب می کند. ایشان می گفت خب لباس نو می پوشند، به همدیگر چیز می دهند. اگر بدانید چقدر کرامت کردند؟ چقدر به مردم رحم کردند؟ همه چیز دادند. خدا عوض به آنها بدهد. عید هست، اما باطن شما باید ناراحت شود. شما آن عیدی را بخواهید که روزی شود که امام بیاید. روزی شود که امام بیاید

احقاق حق کند از دشمنان علی و زهرا، احقاق حق کند از ظالم‌های زمان. حالا خیال نکنید متقی این قدر ناراحت است. امام زمان هم می‌خواهد یک کاری کند، تقصیر ندارد، الان کفر می‌گوییم من، حالا پیشانی‌ها مهر می‌خورد مؤمن، منافق. اما یک عده‌ای هستند آنها حیوان می‌شوند، نمی‌خواهم بگویم چه عده‌ای! فهمیدی دارم چه می‌گوییم؟ حالا حاج شیخ عباس خدایا مرز می‌گفت: ایده‌ات می‌آید در اینجا [پیشانی‌ات]. تو چه ایده‌ای داری؟ پس امیرالمؤمنین اگر که گفت با تمام پیغمبرها آمدم، با امام زمان هم می‌آید، مهر می‌زند. امام صادق قسم می‌خورد، قسم کبیره می‌خورد می‌گوید: مهرزننده، امیرالمؤمنین جد

ماست. مواظب باش، هوای پیشانی ات را داشته باش، ایده ات می آید اینجایت. فکرت، ناراحتی ات می آید اینجایت. اگر در فکر مؤمن باشی مهر می خورد اینجا مؤمن. اگر به فکر مردم باشی مهر می خورد مؤمن. خدا نکند بدچشمی کنی. خدا نکند منافق باشی که اینجایت [مهر] بزند منافق. توجه به این حرف ها کنید. به تمام آیات قرآن، این حرف ها هیچ کجا گیرتان نمی آید. مگر همین جا زده شود. چون که قربانت بروم اینجا نظر دارند که آمده اند، حصرت زهرا آمده، به دینم امام حسین آمده، به دینم جوادالائمه آمده، به دینم امیرالمؤمنین آمده. چه کسی را می آید تایید می کند؟ زمین خانه ما را؟ شما را دارد تایید می کند. یعنی من آمدم، شما هم بیا،

نرو جای دیگر. حالی تان دارد می کند. به من چه کار دارید؟ من اصلاً هیچ کاره ام. من هشدار دهنده ام. هشدار به شما می دهم. (صلوات)

رفقای عزیز باید از خدا بخواهند که یک توفیقی به شما بدهد، این حرف ها را یک قدری یقین کنند. حرف های دیگر را ترجیح به این حرف ها ندهید. والله اگر ترجیح دهی خیر نمی بینی. من دارم خیر را می بینم، شر را هم می بینم. رفتند از اینجا، خیر ندیدند. هم خودشان را گمراه کردند، هم بچه هایشان را. اگر پدری در جایی بیاید، پسرهایش هم می آیند. من به این عزیز خودم گفتم، این پسر را بیاور. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را یک وقت بچه ها را بیرون می کردند، پاشد گفت:

من را بیرون کن، اینها بیایند. این مردهای بانصاف! وقتی رفتند، بچه‌هایشان هم رفتند، بچه‌هایشان را انداختند در دامن گرگ‌های دنیا. شما نباید این کارها را کنید. ان شاء الله امیدوارم که این حرف‌ها را یک قدری با اینها مطالعه کنید. به تمام آیات قرآن، یکی از علمایی که این بنده خدا، خلاصه یک روحی دارد، گفت من دیدم از این پشت بام شما، نور به تمام قم سرایت می‌کند. این نور همین جور، می‌گفت همه‌اش تجلی می‌کرد، هر چه که من نگاه می‌کردم دیدم نیست. به تمام آیات قرآن من گفتم این نور، شما ببینید. در صورتی که پخش می‌شوید، به مردم کار نداشته باشید. خودتان با این حرف‌ها نجوا کنید. امروز زمانی شده، مثل همان

زمان شده، کسی حرف‌های ائمه طاهرین را سعادت ندارد [که بشنود]. مردم همه‌شان پیرو لهُو و لعب هستند. اما امام سجاد می‌فرماید: هر چه را دوست داشته باشید، با او محشور می‌شوید. این مردم امروز با ویدیو و تلویزیون و ماهواره، با اینها محشور می‌شوند. شما رفقای عزیز بیایید با این حرف‌ها محشور شوید. من قسم خوردم به قرآن، به حقیقت رسول‌الله کسی که ولایتش کامل باشد، سخاوتش به جا باشد، ولایت، عدالت، سخاوت، اینها را خلق حساب نکنید و دنبال خلق هم نروید [با اینها محشور می‌شوید]. اصلاً شما بکر هستید. شما را امام زمان، به خود امام زمان [مهر] زده به اینجایت مؤمن، خدا نکند بزند منافق. کسی که منافق

است، دو رو است، یا می گوید علی، یا می گوید عمر.
هستند دیگر! اینجا همین قدرش را می توانم بگویم،
بیشترش را نمی توانم بگویم.

فقط شما قربانتان بروم بروید کنار. با مردم خوش رفتاری
کنید و خوش اخلاقی کنید. دختر می خواهید بدهید، پسر
بدهید. من مقدس نیستم، باید ماشین داشته باشی،
خانه ات درست باشد، لباس های درست باشد، نباید
لباس خانمت، نیروی از این چیت و میت ها بگیری. آره
مقدس نشوید! این را می دهیم به یک فقیر دیگر. اُف به
آن مقدسی ات. این را می گیرم برای خانمم، آن را
می دهم به یکی دیگر. هم به این خوب بده، هم به آن
بده. مگر پول برای توست؟ اینقدر از تو زرنگ تر هستند،

دارند آنجا آب دوغ می خورند. سلیقه داشته باش قربانت بروم. باید ماشین داشته باشی اگر پولش را داری، اما نیروی وام بگیری، ماشین بخری. رفته وام گرفته ماشین خریده، تصادف کرده، حالا وام را نمی تواند بدهد، ماشین هم ندارد. با مال خودت این کار را کن. متوجه ای دارم چه می گویم؟ الان به ایمانم اینجا حضور دارد، من وقتی آدمم اینجا را بخرم، گفت فلانی یک قدری زیرزمینش بالایش... دارد. من بالایش را دارم، پایینش را نمی خواهم، ساخت. نرفتم باغ بگیرم. من دارم حرف می زنم، درس اخلاق است، هم دنیایتان درست باشد، هم آخرتتان. اما نروید چیزهای خارجی ها را بخرید. فهمیدی دارم می گویم چه؟ ما بیشترمان مرگ بر آمریکا،

مرگ بر اسرائیل می‌گویید و در خیابان‌ها می‌ریزید، اما نمی‌فهمید! مرگ بر آن کسی که آمریکا را بخواهد، یهودی‌ها را بخواهد، با آنها محشور شود. بین من چه می‌گویم؟ تو کارکردش را بین که آمریکایی است. تو به این اتصالی. بیا اتصالت را قطع کن، به ولایت وصل شوید. امر ولایت را، امر خدا و پیغمبر را اطاعت کنید. (صلوات)

من از همه شما تشکر می‌کنم که تشریف آوردید اینجا. اما اگر بخواهید خدا و رسول از شما تشکر کنند، گناه نکنید. امروز جانم همه جا گناه شده، گناه نکنید. هر گناهی هم که نکنید خدا یک پاداش به شما می‌دهد. می‌گوید اگر چشمت افتاد به زن مردم، نگاه کن به

آسمان یا زمین، تمام ملائکه‌ها می‌آیند خادم تو می‌شوند، ثواب پایت می‌نویسند. آخر می‌فهمد تو نمی‌توانی چشم‌پاره، چشمت را بگردانی. به تمام آیات قرآن، به عمرم نگاه نکردم، همه جا هم بودم. نه نگاه کنی الان که خانه نشینم. خدا خواست، گفت برو در خانه بنشین. همه جا هم رفتم. خب فردای قیامت، من را می‌آورد، تو را هم می‌آورد. حالا نمی‌شود نگاه نکرد!!! به یارو می‌گویی دروغ نگو، می‌گویند نمی‌شود دروغ نگفت! چطور نمی‌شود دروغ نگفت؟ مشرک! من وقتتان را نگیرم. (صلوات) همه‌تان را به خدا سپردم. ان شاء الله امیدوارم که امام زمان یاری‌تان کند، دست برندارید.

یا علی